

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

اشرف دهقانی
۱۸ مارچ ۲۰۱۴

حماسه دوران ساز سیاهکل و نقد یک نوشته

حماسه سیاهکل و تداوم رزم چریکهای فدائی خلق که برای هموار کردن راه مبارزه توده ها و تحقق سوسیالیسم در جامعه ایران از جان خویش نیز گذشتند، دوران درخشان و تاریخ سازی را در میهن ما به وجود آورد. این دوران منبع الهام و درس گیری برای همه کسانی است که راه آزادی و رهائی طبقه کارگر و دیگر توده های تحت ستم ایران از قید سلطه امپریالیسم و نابودی رژیم های وابسته به امپریالیسم را دنبال می کنند. درست با توجه به اهمیت عظیم مبارزه مسلحانه کمونیست های فدائی در دهه پنجاه و گرایش نسل های جوان به این مبارزه است که در نشریات منتشر شده در ایران تحت کنترل رژیم جمهوری اسلامی نیز از چندین سال پیش مطالبی در مورد رستاخیز سیاهکل و به طور کلی چریکهای فدائی خلق چاپ می شوند.

در شماره ۱۶ مجله "نقد نو" که در ایران منتشر می شد نیز در تاریخ دی و بهمن [جدی و دلو] ۱۳۸۵، مطلبی در پاسخ به چند سؤال این نشریه توسط «علی اکبر معصوم بیگی» نوشته شده است. با توجه به نکات برجسته و درست در این متن و در عین حال وجود برخی احکام نادرست و غیر واقعی در آن، امسال که فرصتی برای برخورد به بعضی نظرات در ارتباط با رستاخیز سیاهکل پیش آمده، ضمن در اختیار گذاشتن متن مزبور در اختیار خواننده لازم است یادداشت و ار به احکامی که در این متن با واقعیت انطباق ندارند، برخورد شود.

در یک قسمت از آن متن، نویسنده مطرح کرده است: "اگر چه جنبش سیاهکل خود زمان آغاز مبارزه مسلحانه را برنگزید... ولی مبانی نظری ضرورت پیکار قهرآمیز را بسیار پیش از این حرکت پی ریزی کرده بود. به خلاف چپ مذهبی (اعم از مجاهدین خلق و دیگر گروه های مسلح اسلامی) که هرگز نیاز به تدارک تئوریک مبارزه مسلحانه نمی دیدند، چهار نظریه پرداز اصلی جنبش مسلحانه، امیر پرویز پویان، مسعود احمدزاده، بیژن جزنی و مصطفی شعاعیان، به تفصیل پایه های نظری ضرورت مبارزه مسلحانه را برای مخاطبان چپ خود تشریح کرده بودند."

جای تعجب و در عین حال تأسف است که کسی که در این مقاله با دقت، در حیطه دانسته های خود، به نکات بسیار مهمی از جنبش مسلحانه انگشت گذاشته و روی برخی از واقعیت های این جنبش با تعمق شایسته ای برخورد کرده است، ناگهان حکمی صادر می کند که ۱۸۰ درجه مغایر با واقعیت است. این درست است که بیژن جزنی و مصطفی شعاعیان در مورد مبارزه مسلحانه نوشته و درک خود را از این مبارزه توضیح داده اند (که البته متفاوت و مغایر با نظر چریکهای فدائی خلق در مورد این مبارزه است) ولی بحث نویسنده در اینجا در مورد "تدارک تئوریک مبارزه مسلحانه" است که تنها از طرف چریکهای فدائی خلق در کتاب هائی که نام رفقاء «مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان» بر آن ها نقش بسته صورت گرفت! همان تئوری تدوین شده ای که خود نویسنده هم در مورد آن به درستی تأکید

می کند که «اقبال گسترده و بی سابقه مبارزان جوان به حرکت سیاهکل بدون اقتناع نظری هرگز در تصور نمی گنجید.»

حال پرسیدنی است که قبل از سیاهکل «بیژن جزنی یا مصطفی شجاعیان» کدام جزوه یا حتی یک مقاله کوتاه در مورد ضرورت مبارزه مسلحانه نوشته بودند که بتوان از آن ها به عنوان «تدارک تئوریک مبارزه مسلحانه» نام برد؟ «بیژن جزنی و مصطفی شجاعیان» در زمانی که «امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده» نوجوانان دانش آموز بودند، در دوره مبارزات علنی و قانونی اوایل دهه ۴۰ به مثابه جوانان آن دوره در صحنه سیاسی شرکت داشتند (حال به چه شکل و با کدام نظر و اندیشه، در اینجا مورد بحث ما نیست). بعد از آن «بیژن جزنی» با همکاری رفقایش گروهی تشکیل داد که از نوع همان گروه های قبل از آغاز مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق بود که نویسنده متن فوق خود در موردشان این چنین نوشته است: «گهگاه، این جا و آن جا، گروه هائی کشف، بازداشت و روانه زندان ها می شدند، ولی مسلم این که این گروه ها کمترین تأثیری در متن جامعه نداشتند و امید آن نبود که هرگز از حاشیه به متن بیایند. دریائی از مشکلات تشکیلاتی، تئوریک و بینشی مبارزان را در محاصره خود گرفته بود.» همان طور که می دانیم رفقای گروه سورکی، جزنی، ظریفی در سال ۱۳۴۶ دستگیر شدند. بررسی منصفانه در حین کنار زدن همه ادعاهای اغراق آمیزی که تا کنون در مورد این گروه صورت گرفته نشان می دهد که به واقع مبارزان این گروه علی رغم برخورداری از شجاعت و صداقت انقلابی به دلیل محاصره شدن در میان «دریائی از مشکلات تشکیلاتی، تئوریک و بینشی» خود قادر نشدند از حاشیه به متن آمده و بر متن جامعه همچون چریکهای فدائی خلق تأثیر گذار باشند. «مصطفی شجاعیان» را نیز نمی توان نظریه پردازی تلقی کرد که برای مبارزه مسلحانه تدارک تئوریک دیده بود، او خود بعد از آغاز مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق، به طرفداری از این مبارزه پرداخت و نوشته مجزا و خاصی هم در مورد مبارزه مسلحانه ندارد. تازه نوشته های او در هر زمینه ای هم که بود خیلی دیر یعنی در سال ۱۳۵۷، در دوره انقلاب به طور وسیع پخش شدند.

واقعیت این است که «تدارک تئوریک مبارزه مسلحانه» از اواخر سال ۱۳۴۶ به بعد توسط جمعی از روشنفکران انقلابی ایران که در تهران، تبریز، ساری و مشهد در ارتباط با هم کار می کردند در پروسه یک کار جمعی صورت گرفت. در واقع «امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده» با نبوغ خاص خود حاصل آن کار گروهی را جمع بندی و به صورت تئوری های یک دست و منسجم ارائه دادند. در نتیجه تنها این دو رزمنده، به مثابه نظریه پردازان واقعی جنبش مسلحانه در ایران، قبل از شروع این جنبش برای آن تدارک تئوریک دیده بودند. قبل از رستاخیز سیاهکل رفقای مختلفی که چریکهای فدائی خلق را تشکیل دادند هر یک در زمینه و از جنبه هائی مسایل جامعه را به صورت تئوریک توضیح و تشریح کرده بودند و نسخه هائی از نوشته های آن ها در تعداد محدودی در دسترس مبارزان در جامعه قرار گرفته بود که متأسفانه بسیاری از آن ها با یورش ساواک به چریکهای فدائی خلق در سال ۱۳۵۰ از بین رفت، اما خوشبختانه دو اثر رفقای یاد شده تحت عنوان های «ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء» و «مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک» در جنبش به جا ماند.

خطای دیگر در نوشته «علی اکبر معصوم بیگی» آن است که نویسنده مطرح می کند: «جنبش مسلحانه، به رغم پابندی مطلق به آرمان خواهی، به شدت پراگماتیست بود و هم از آغاز هدف نخست خود را تصرف قدرت سیاسی می دانست و از این رو هرگز بر اختلاف ایندولوژیک، نظری و فرقه نی انگشت نمی گذارد.» نویسنده در ادامه به درستی می نویسد که «جنبش، هدف همه سویه خود را بسیج همه نیروها برای رسیدن به انقلاب و دستیابی به قدرت سیاسی می شمرد.» و بعد از وجود فرهنگ «اتحاد و یکپارچگی» در میان مبارزان در آن دوره صحبت می کند. اما علی رغم ذکر این نکات درست که با تیز بینی مورد توجه نویسنده قرار گرفته است، پراگماتیست خواندن جنبش مسلحانه تا جایی

که به چریکهای فدائی خلق مربوط است، حکم درستی نیست - هر چند نویسنده از جنبه مثبت این عبارت را به کار می برد.

چریکهای فدائی خلق به مثابه یک تشکل کمونیستی هدف خود را تصرف قدرت سیاسی از طریق کشاندن توده ها به میدان مبارزه قرار داده بودند. از نظر آن ها، نه فقط طبقه کارگر بلکه نیروی وسیعی از خرده بورژوازی در شهر و ده در مقابل رژیم شاه، به مثابه یک رژیم وابسته به امپریالیسم و حافظ منافع آن ها و سرمایه داران وابسته، قرار دارند. لذا طبقه کارگر و پیشروان این طبقه موظفند که همه نیروهای خلق را برای مقابله با دشمنان مشترک خود بسیج و سازماندهی کنند. مسلم است که پیروان چنین نظری همواره خواهند کوشید در هر شرایطی در جهت اتحاد و یکپارچگی حرکت کرده و اتحاد نیروهای خلق را در مقابل ضد خلق تأمین نمایند. نویسنده کاملاً متوجه این نظر و کوشش چریکهای فدائی خلق در ایجاد "اتحاد و یکپارچگی" در درون صف انقلاب می باشد ولی به کارگیری کلمه "پراگماتیست" از طرف وی کلمه مناسبی برای توصیف چنین واقعیتی نیست.

پراگماتیست، همواره و در لحظه به دنبال هر آن چیزی است که در عمل مفید تشخیص می دهد بدون توجه به این که آیا آن عمل با اصول و پرنسیب های مورد قبولش نیز انطباق دارد یا نه. در حالی که چریکهای فدائی خلق نه "پراگماتیست" بلکه عمیقاً مارکسیست - لنینیست بودند، در نتیجه هیچ چیز "در عمل مفید" در لحظه معین برای آن ها بدون اطمینان از این که با اصول و پرنسیب های مارکسیستی هم خوانی دارد، قابل پذیرش نبود. بر مبنای برخورد کمونیستی همواره باید توجه کرد که آیا آن چه در یک مقطع خاص در عمل مفید به نظر می رسد در یک دید دراز مدت هم واقعاً به نفع کارگران و زحمتکشان بوده و به پیشبرد مبارزات آن ها کمک می کند یا نه! و اگر جواب منفی بود می باید از آن چه در آن لحظه "در عمل مفید" به نظر می رسد چشم پوشید - کاری که پراگماتیست، عکس آن را انجام می دهد. از همین روست که برای کمونیست های فدائی درست خلاف آن چه در نقل قول فوق آمده، نه تنها پایبندی به انضباط ایدئولوژیک یک اصل شمرده می شد بلکه رفقای اولیه سازمان ما کاملاً مواظب بودند که به طور هر چه دقیق تر با ایدئولوژی و نظرات غیر پرولتری مرزبندی صورت گیرد. جای تردید نیست که این برخورد اصولی، با برخورد فرقه ای که اصل را بر منافع تشکیلات و فرقه خود گذاشته و صرفاً از این منظر روی اختلافات خود با نظرات دیگر انگشت می گذارد، ماهیتاً متفاوت می باشد. آثار به جا مانده از چریکهای فدائی خلق هم خلاف ادعای فوق الذکر کاملاً نشان می دهند که خط کشی با نظرات غیر پرولتری در جنبش و نقد آن ها تا چه حد برای چریکهای فدائی خلق دارای اهمیت بود. اتفاقاً باید تأکید شود که حساسیتی که رفقای اولیه چریکهای فدائی خلق در مورد مسایل ایدئولوژیک و کوشش در طرد نظرات بورژوائی و خرده بورژوائی در جنبش داشتند اگر همچنان در سازمان ما حفظ می شد، هرگز امکان نداشت که نظرات رفیق «جزنی» در اواخر سال ۱۳۵۳ به درون این سازمان راه یابد.

در قسمت دیگری از نوشته مذکور از تأثیر مبارزه مسلحانه روی ادبیات صحبت شده و نام «فروغ فرخزاد و صمد بهرنگی» نیز قید گردیده. به نظر می رسد در اینجا اشتباهی رخ داده، چرا که «فروغ» به عنوان یک هنرمند، با شاخک های حسی قوی خود از رویش فضای مبارزه مسلحانه که از نیمه دوم دهه چهل در جامعه ما شروع به رشد کرده بود پیشاپیش در شعرهای خود خبر داد، اما پس از آغاز مبارزه مسلحانه متأسفانه او دیگر زنده نبود. در مورد «صمد بهرنگی» نیز همین امر صادق است. «صمد» در آخرین کتاب های خود، "ماهی سیاه کوچولو" و "۲۴ ساعت در خواب و بیداری" ضرورت مبارزه مسلحانه را مطرح کرد که در این مورد رفیق «پویان» در سال ۱۳۵۰ در صحبتی با من این طور گفت: سخنان «صمد» حکم جرعه ای را برای ما داشت به گونه ای که در تلاش برای درک قانونمندی های جامعه ایران و یافتن اصلی ترین راه مبارزه بر آن اساس، بسیار مؤثر افتاد.

در بخش پایانی متن مورد بحث، نویسنده توجه خود را به (در واقع) در جا زدن جنبش مسلحانه که تاریخ آن را ۱۳۵۴ عنوان می کند، معطوف کرده و مطرح می کند که "سال ۱۳۵۴ نخستین مرحله از ستراتیژی جنبش به پایان آمده بود و مرحله دوم، بزنگاه خطیر و دشوار پیوند جنبش مسلحانه و طبقه کارگر و زحمت کشان بود." که رهبران "تمهیدی برای مرحله دوم نیندیشیده بودند". البته وی در این نوشته کوتاه امکان توضیح و تشریح انتظاراتی که از نظر وی از جنبش مسلحانه می رفت را نداشته است. اما تأمل وی روی این موضوع دارای اهمیت است که من در اینجا به طور مختصر به توضیح آن می پردازم.

می دانیم که سازمان چریکهای فدائی خلق از اواخر سال ۱۳۵۳ تئوری های غیر پرولترئی را به درون خود راه داد که با نام رفیق «جزنی» همراه است. این تئوری ها به تدریج تأثیرات خود را، هم در نظر و هم در حرکت عملی سازمان به جا گذاشت. اما نکته مهمی که باید در این جا به آن توجه داشت این است که نظرات غیر پرولترئی و اپورتونیستی موقعی می توانند به درون یک سازمان کمونیستی راه یابند که کمبود و ضعفی در آن سازمان ایجاد شده و وجود داشته باشد. لذا باید دید که چه شرایطی امکان نفوذ نظرات رفیق «جزنی» را به درون سازمان ما فراهم ساخت و به عبارتی دیگر نقطه ضعف و کمبودها چه بودند؟! پاسخ صریح و کوتاه به این سؤال این است که علت نفوذ آن نظرات در سازمان ما به خاطر خلایق بود که با عمل نکردن به رهنمود های انقلابی و منطبق بر واقعیت تئورسین های سازمان چریکهای فدائی خلق، از یک سال پیش به وجود آمده بود.

واقعیت این است که رفقای اولیه و تئورسین های سازمان ما به قول نویسنده "تمهیدی" برای پیوند یافتن جنبش مسلحانه با توده ها اندیشیده و راه و چگونگی این پیوند را هم تا آن جایی که امکان پیش بینی آینده بعد از شروع مبارزه مسلحانه در ایران وجود داشت، نشان داده بودند. این واقعیت در صفحات آخر کتاب "مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک" مکتوب است. اتفاقاً نشریه نبرد خلق، ارگان سازمان در آن برهه نشان می دهد که این سازمان از سال ۱۳۵۲ به بعد کاملاً متوجه موفقیت های جنبش مسلحانه و این حقیقت بود که دیگر مسأله انقلابیون شکستن جو یأس و ناامیدی در جامعه و ایجاد روحیه مبارزاتی در توده ها نمی تواند باشد بلکه سازمان اکنون باید با ایجاد تاکتیک های جدیدی در جهت پیوند یافتن با توده ها گام بر دارد. اما علی رغم این آگاهی، متأسفانه سازمان به جای حرکت بر اساس تئوری بنیانگذاران خود و حتی با توجه به تجربه های به دست آمده بعد از رستاخیز سیاهکل در جامعه به جای کوشش در غنی تر کردن هر چه بیشتر آن تئوری و رهنمود های داده شده، مسیر مبارزاتی خود را به تدریج تغییر داد و به جایی رسید که با یک عقب گرد ۱۸۰ درجه ئی، "تبلیغ مسلحانه" را محور تمام اشکال مبارزاتی خلق قرار داد و آن را در سال ۱۳۵۴ در نشریه نبرد خلق اعلام نمود. با استناد به نوشته رفیق گرانقدر، «جمشید رودباری» در مقدمه ای برای کتاب «مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک»، تبلیغ مسلحانه چنین تعریف شده است: "مراد از تبلیغ مسلحانه، از عمل مسلحانه تنها اثر تبلیغی بر روی خلق انتظار داشتن است. چنین درکی دامنه عمل مسلحانه را محدود می سازد. ما با عمل مسلحانه به دشمن ضربات نظامی، اقتصادی و سیاسی وارد می سازیم." در تاریخی که این مقدمه نوشته شده یعنی تیرماه سال ۱۳۵۱، رفیق «رودباری» در دنباله مطلب فوق می نویسد: "البته تحلیل ما از مبارزه در مرحله کنونی اش در مجموع ماهیت تبلیغی آن را نشان می دهد، ولی این مطلقاً بدان معنی نیست که ما عمل مسلحانه را با تبلیغ مسلحانه یکسان بگیریم."

بنابر این علت مواجه شدن جنبش مسلحانه با خطری جدی، دقیقاً انحراف سازمان چریکهای فدائی خلق از تئوری مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی هم تاکتیک بود که پیامدهای خطرناک تری را هم به دنبال آورد. در ضمن این سخن نویسنده هم کاملاً درست است که "آن چه در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و در قالب "باند نگهدار - فرخنده (کشتگر)" بر جنبش حاکم شد، به هیچ روی ربطی به اندیشه های بنیادگذاران این جنبش نداشت."

نوشته ای که در اینجا به نقد آن پرداخته شد از معدود نوشته هائی است که بدون تحریف نظرات بنیانگذاران چریکهای فدائی خلق - امری که عکس آن به امری معمول تبدیل گشته - به ارائه نظرات خود پرداخته و از این رو امکان برخورد برای روشن کردن هرچه بیشتر واقعیت ها در خدمت به پیشبرد جنبش را می دهد. ارج نهادن به مبارزات درخشان گذشته و دست آورد های آن نه تنها نوستالژی نیست بلکه تنها با درک درست ارزش های گذشته است که می توان ایرادات و ضعف های نهفته در حرکت های مبارزاتی پیشین را باز شناخت و از آنها برای ساختن آینده ای بهتر بهره جست.

بهمن ۱۳۹۲

توضیح پیام فدائی: آن چه در زیر تحت عنوان "برای آن که بدانی باد از کدام سو می وزد"، می آید، همان مقاله ای است که در شماره ۱۶ مجله "نقد نو" (شماره دی و بهمن ۱۳۸۵) درج شده و در همین شماره پیام فدائی توسط رفیق اشرف دهقانی مورد نقد قرار گرفته است.

علی اکبر معصوم بیگی

برای آن که بدانی باد از کدام سو می وزد

۱- آیا اساساً قیام سیاهکل را یک حرکت سوسیالیستی انقلابی در مقطع خود می دانید؟ واقعیت های آن مقطع چگونه بر چنین رخدادی تأثیرگذار بوده است؟

۲- امروز پس از ۳۶ سال که از جنبش چریکی چپ در ایران می گذرد، آیا می توان گفت که در تحلیل نهائی، آن جنبش توانست تأثیر خود را بر بستر مناسبات اجتماعی امروز بگذارد؟
در پاسخ به پرسش نخست شما باید گفت:

۱= اگر غرض از حرکت سوسیالیستی انقلابی، حرکتی است که هدف خود را ایجاد جامعه ای مبتنی بر برابری اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حقوقی و نیز جامعه ای عاری از طبقات از راه انقلاب اجتماعی قرار می دهد، آری، قیام سیاهکل یک حرکت سوسیالیستی انقلابی بود، این را هم می توانید از نخستین اسناد این جنبش و هم از آثار بعدی نظریه پردازان شاخص آن دریابید. البته جنبش مسلحانه انقلاب سوسیالیستی را غایت بی واسطه خود نمی دانست و در دنباله سنت مرسوم مارکسیستی، ستراتیژی خود را بر پایه ارزیابی نیروهای اجتماعی و دوستان و دشمنان خلق استوار می ساخت. ولی در این که هدف از انقلاب را رسیدن به سوسیالیسم می دانست، تردیدی نیست. از آن جا که شما هم در پرسش خود عبارت "سوسیالیستی انقلابی" را آورده اید، در این بحث نمی کنم که "انقلابی" بودن لزوماً مرادف "سوسیالیستی" بودن نیست. به همین سان، انقلابی که انقلابی های سیاهکل در نظر داشتند، انقلابی اجتماعی بود که غایت خود را دگرگونی بنیادی روابط طبقاتی و روابط تولیدی قرار می داد. بنا بر این مسلم می گیرم که من و شما در این نکته هم داستان هستیم که آغازگران قیام سیاهکل، نه به انقلاب سیاسی بلکه به انقلاب اجتماعی چشم داشتند و از این رو هم سوسیالیست و هم انقلابی بودند.

۲- از یاد نبریم که جو غالب بر آن دوره جو انقلاب بود. انقلاب و امید به دگرگونی بنیادی جامعه و رهائی از همه ستم ها و وهنی که بر تبار انسان می رود، بسیار در دسترس می نمود، عصری بود که به ندای "یک، دو، سه، چندین ویتنام بسازیم" چهگوارا، هزاران بلکه میلیون ها نفر لبیک می گفتند. معروف بود که اگر به سر یکی از کلاس های دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف کنونی) می رفتید و می گفتید به چند داوطلب چریک نیاز داریم، از صد دانشجو دستکم

هفتاد نفر برای جان‌فشانی اعلام آمادگی می‌کردند. عصری که حتی در دژ ضد انقلاب جهانی، باب دیلان می‌سرود: "برای آن که بدانی باد از کدام سو می‌وزد، نیازی به هواشناس نیست. حتی لوترکینگ صلح‌طلب بانگ بر می‌آورد که "من رؤیائی دارم، رؤیای زندگی در برابری". رؤیا و انقلاب، هوائی بود که در آن دم می‌زدیم. اما اکنون عصر حاکمیت ضد انقلاب جهانی است.

۳- ولی از این‌جا نباید این نتیجه‌سرا پا غلط را گرفت که جنبش سیاه‌کل به تأثیر از جو جهانی و نسخه‌برداری از روی نسخه‌های حاضر و آماده پدید آمد. حاشا و کلا. "واقعیت‌های اجتماعی" که در مطاوی پرسش‌های شما آمده، بیش‌ترین تأثیر را در شکل‌گیری مبارزه مسلحانه داشت: پس از سال ۱۳۴۲ تمامی منافذ حیاتی فضای سیاسی جامعه بسته شده بود. جبهه ملی و نهضت آزادی، دو نیروی بسیار محافظه‌کار و غیر انقلابی، یکی شکل نگرفته از هم پاشید و کار دومی به زندان و سرکوب کشید. سرنوشت "نیروی سوم" خلیل ملکی (چپ سوسیال دموکرات اصلاح‌طلب) بهتر از این دو نبود. هیچ حزبی حق فعالیت سیاسی نداشت. جنگ سرد در اوج بود، دور سلطه امپریالیسم بر ایران تکمیل شده بود؛ نیروهای اصلاح‌طلب، ملی و مخالف حکومت دست‌خوش پراکندگی، تشتت، فرقه‌بازی و پیامدهای شکست و خواری پس از کودتای ۲۸ مرداد [اسد] ۱۳۳۲ بودند. هیچ راه مسالمت‌آمیزی برای بیرون‌رفت از جو خفقان حاکم بر ایران، حتی در دورترین افق‌ها به چشم نمی‌آمد. البته گه‌گاه، این‌جا و آن‌جا، گروه‌هایی کشف، بازداشت و روانه زندان‌ها می‌شدند، ولی مسلم این‌که این گروه‌ها کمترین تأثیری در متن جامعه نداشتند و امید آن نبود که هرگز از حاشیه به متن بیایند. دریائی از مشکلات تشکیلاتی، تئوریک و بینشی مبارزان را در محاصره خود گرفته بود. بن بست شیوه‌های کهنه مبارزاتی به اثبات رسیده بود. جو انقلابی جهانی تنها بستری فراهم آورد تا مبارزان سیاه‌کل بتوانند بر پایه آن ستراتیژی خود را شکل دهند. لازم است همین‌جا این نکته را روشن کنم که اگر چه جنبش سیاه‌کل خود زمان آغاز مبارزه مسلحانه را برنگزید و در واقع دستگیری یکی از اعضای گروه جنگل سبب شد که گروه پیش از موعد دست به سلاح ببرد، ولی مبانی نظری ضرورت پیکار قهرآمیز را بسیار پیش از این حرکت پی‌ریزی کرده بود. به خلاف چپ مذهبی (اعم از مجاهدین خلق و دیگر گروه‌های مسلح اسلامی) که هرگز نیاز به تدارک تئوریک مبارزه مسلحانه نمی‌دیدند، چهار نظریه‌پرداز اصلی جنبش مسلحانه، امیرپرویز پویان، مسعود احمدزاده، بیژن جزنی و مصطفی شجاعیان، به تفصیل پایه‌های نظری ضرورت مبارزه مسلحانه را برای مخاطبان چپ خود تشریح کرده بودند. اقبال گسترده و بی‌سابقه مبارزان جوان به حرکت سیاه‌کل بدون اقناع نظری هرگز در تصور نمی‌گنجید. نکته‌ای که هم از نظر روش‌شناسی (متولوژی) و هم از لحاظ استقلال رأی نظریه‌پردازان جنبش سیاه‌کل درخور اهمیت است. این‌که در سراسر جزوه کوتاه، فشرده و ابداعی امیرپرویز پویان حتی یک بار نامی از مارکس، لنین یا هیچ انقلابی دیگری به میان نمی‌آید. این نکته به ویژه از آن رو اهمیت دارد که آن دوره تقریباً هیچ انقلابی مارکسیستی بدون اتکا و استناد به رهبران فکری و معنوی مارکسیست، برهان خود را به اثبات نمی‌رساند. نظریه دو مطلق پویان در جزوه "مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" که در واقع به مطلق قدرت شکست‌ناپذیر رژیم شاه و ضعف مطلق توده اشاره داشت و از انقلابی‌ها می‌خواست که این دو مطلق را برای مبارزه مسلحانه در هم بشکنند، هیچ سابقه‌ای در نوشته‌ها و آثار بزرگان مارکسیسم نداشت. نکته در خور توجه دیگر این‌که پویان در این جزوه با اشاره به آلودگی‌های کارگران ایران به فرهنگ بورژوائی و خرده بورژوائی حاکم بر جامعه، از این طبقه اجتماعی نزد چپ ایران تقدس‌زدائی می‌کرد. غرض از ذکر این نکته‌ها، رفع سوء تفاهم عامدانه‌ای است که در این سالیان، اصل را بر تأثیر پذیری جنبش مسلحانه از جو جهانی و موفقیت‌الگوی مبارزه قهرآمیز در کوبا، ویتنام و برخی دیگر از نقاط امریکای لاتین می‌گذارد و شرایط داخلی ایران و راه پر سنگلاخ رسیدن به مبارزه مسلحانه را یک سره نادیده می‌گیرد.

در پاسخ به پرسش دوم شما باید بگویم:

۱- جنبش مسلحانه جو مبارزاتی حاکم بر جامعه ایران را چنان رادیکالیزه کرد که به جرأت می توان گفت که هیچ عرصه ای از جامعه از مقتضای تأثیر آن برکنار نماند. شاید مایه شگفتی باشد اگر بگویم که جنبش مسلحانه، به رغم پایبندی مطلق به آرمان خواهی، به شدت پراگماتیست بود و هم از آغاز هدف نخست خود را تصرف قدرت سیاسی می دانست و از این رو هرگز بر اختلاف ایدئولوژیک، نظری و فرقه ئی انگشت نمی گذارد. جنبش، هدف همه سویه خود را بسیج همه نیروها برای رسیدن به انقلاب و دستیابی به قدرت سیاسی می شمرد. این سیاست نه تنها در عرصه جامعه و در میان نیروهای سیاسی مخالف مبارزه مسلحانه چریک شهری بلکه در زندان ها نیز دنبال می شد: هر وقت و هر جا که کار مبارزان مسلح به زندان و بند می کشید، خواهان اتحاد و یکپارچگی کمون های متفرق و پراکنده درون زندان می شدند. این سیاست در پس اندیشی سال های اخیر، گاه به خطا به "سیاست خلقی" یا "سانترالیسم افراطی" تعبیر شده است. از کسانی که برای توصیف مبارزه مسلحانه، به تعبیر های پزوراتیو و اهانت آمیز "مشی چریکی"، "چریکیسم"، "ترقبازی" و مانند این ها متوسل می شوند، جای این پرسش هست که وحدت بی چون و چرای نیروهای انقلابی را در دوره چیرگی مبارزه مسلحانه چگونه توجیه می کنند و تفرقه، پراکندگی، فرقه بازی، سکتاریسم و در یک کلمه والزاریات کنونی را چگونه توضیح می دهند؟

۲- سازش ناپذیری نیز اصلی تابع ستراتیژی عمومی شمرده می شد، به این معنا که در مراحل آغازین مبارزه (هنگامی که توازن قواء به سود دشمن است)، راه بر هر گونه سازش با قدرت مسلط بسته می ماند اما در مرحله ای که توازن قواء، به طور نسبی و نه مطلق، به سود نیروهای انقلابی است، نمی بایست از سازش های مرحله ای، با حفظ منافع ستراتیژیک، تن زد. نمونه های ناموفق و موفق السالوادور، ویتنام، چپاپاس و به تازگی نپال از این شمارند.

۳- مبارزه مسلحانه در شرایطی آغاز شد که گرایش های گوناگون چپ در ایران و در تبعید کم نبودند: حزب توده، سازمان انقلابی، سازمان توفان، کادر ها و گروهی که بعدها نام اتحادیه کمونیست ها گرفت، فقط بخشی از این نیروها به شمار می رفتند. منطق مبارزه مسلحانه چنان قاطع و نیرومند بود که توانست هژمونی خود را به همه مبارزان بقبولاند. جریان مبارزه مسلحانه نه فقط موفق شد بسیاری از این گروه ها را به پشتیبانی صریح یا ضمنی از خود برانگیزد بلکه کنفدراسیون جهانی محصلان و دانشجویان ایرانی را به صورت یکی از ابزارهای تبلیغاتی نیرومند خود درآورد.

۴- تأثیر شگفت آور مبارزه مسلحانه بر روابط میان زنان و مردان انکار نکردنی است؛ با مبارزه مسلحانه است که اسطوره ضعیف بودن، عروسکی بودن، خانه نشین بودن و سیاست گریزی زنان یک سره در هم می شکند -زنانی که در خیابان های تهران و دیگر شهرهای ایران با مأموران ساواک و نیروهای اهریمنی شاه درگیر می شوند و تا آخرین فشنگ می جنگند و شجاعانه می میرند، نه تنها در خاطر مردم نقش می بندند بلکه حتی شاه را (در گفت و گو با وزیر دربارش، علم) از این همه دلآوری به حیرت می اندازد. بحث دگرگونی در مناسبات زنان و مردان در پایگاه ها (خانه های تیمی) به همین جا ختم نمی شود ولی این جا مجال بسط و پرورش آن نیست.

۵- تأثیر خون دامن گیر شکنجه شدگان، تیرباران شدگان و دلاورانی که در درگیری های خیابانی به خاک می افتادند، در قالب عکس ها و پلاکارد هائی که مردم در سال های منتهی به ۵۶ و ۵۷ بر سر دست می گرفتند، انکار ناپذیر و فراموش ناشدنی است.

۶- بدون جنبش چریکی چپ سوسیالیستی ایران تصور فضای رادیکالی که سراسر ایران، حتی دستگاه روحانیت را فرا گرفت، در ذهن نمی گنجید. از یاد نبریم که سازش ناپذیری رهبر اصلی روحانیت ایران در سال های ۵۶ و ۵۷، در برابر

گروه های سازشکاری که راهحلی جز چانه‌زنی با شاه و دربار و تظلم بردن به ظالم نداشتند، بیشترین جذابیت را نزد مردم داشت.

۷- تأثیر مبارزه مسلحانه بر شعر (شاملو، فروغ، خویی، شفیعی کدکنی، گل‌سرخ، سلطان‌پور و ...)، داستان (دولت‌آبادی، درویشیان، بهرنگی و ...)، موسیقی پاپ (جنتی عطائی، شهیار قنبری، منفردزاده، بابک بیات و ...) و تئاتر (سلطان‌پور، رحمانی‌نژاد، ساعدی و ...) و سینمای ایران چنان گسترده بود که به جرأت می‌توان از فرهنگ خاص و متمایز مبارزه مسلحانه یاد کرد. زیرا که فرهنگ تحقیر مرگ، البته به تعبیر لنین (و نه به اصطلاح "مرگ‌طلبی" زیرا که مردگان این سال، عاشق‌ترین زندگان بودند) در سینمای ایران در سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷ و ستایش استوار ماندن بر عقیده و ارزش های انسانی تا پای جان‌فشانی، بدون مبارزه مسلحانه، غیرقابل تصور است.

۸- مبارزه مسلحانه در تحقق نخستین مرحله ستراتیژی خود که گردآوری، تشکل و سازماندهی نیروهای چپ انقلابی و روشنفکران انقلابی بود به توفیق کامل دست یافت. جنبش مسلحانه چپ سوسیالیستی توانست از ضربه‌های مهلک نخستین مرحله خود (۱۳۴۹-۵۳) سالم‌تر و شاداب‌تر سر بر آورد، زیرا که هنوز نیروی حیاتی خود را از دست نداده بود. سال ۱۳۵۴ نخستین مرحله از ستراتیژی جنبش به پایان آمده بود و مرحله دوم، بزنگاه خطیر و دشوار پیوند جنبش مسلحانه و طبقه کارگر و زحمت‌کشان بود. ولی از قراین پیداست که رهبرانی که از موج سرکوب‌ها جان به در برده بودند، تمهیدی برای مرحله دوم (مرحله ای که قرار بود موتور کوچک چریک، موتور بزرگ مردم را به حرکت درآورد) نیندیشیده بودند. به نظر من اگر هم ضربه های مرگبار اواخر سال ۱۳۵۴ و اوایل ۱۳۵۵ فرود نمی‌آمد و جنبش مسلحانه را با خطر نابودی روبه‌رو نمی‌کرد، باری جنبش با مشکلات جدی روبه‌رو بود و می‌بایست در پی چاره‌اندیشی اساسی بر می‌آمد. به سخن دیگر، شکست جنبش مسلحانه محتوم نبود. آن چه در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ و در قالب "باند نگهدار - فرخنده (کشتگر)" بر جنبش حاکم شد، به هیچ روی ربطی به اندیشه‌های بنیادگذاران این جنبش نداشت.

سخن آخر این که من در این یادداشت کوتاه خود را تنها به پاسخ پرسش های شما محدود کردم. حق نیز همین است که هر نسل باید از خود بی‌رسد که در جنبش های پیشین، چه عناصری مرده و چه عناصری زنده است. و پرسش های شما نیز به همین محدوده منحصر می‌شد. با این همه جنبش مسلحانه دارای میراث سترگ و گران قدری است که هنوز چنان که باید و شاید مورد کاوش و پژوهش قرار نگرفته است و می‌باید مورد ارزیابی همه‌سویه و انتقادی قرار گیرد. چیزی که هست، جنبش مسلحانه را، با همه حشمت و عظمتی که داشت، نباید به اسطوره بدل کرد. بر کسانی که با نگاهی مطلقاً منفی و کینه‌توزانه، گناه همه ندانم کاری‌ها و ناکامی‌های شخصی و اجتماعی خود را به گردن جنبش مسلحانه می‌اندازند، حرجی نیست؛ این کسان غایت قصوای خود را سرمایه داری دموکراتیک و تنظیم بازار می‌دانند و سرمایه داری را سرنوشت مقدر و گریز ناپذیر انسان می‌شمارند؛ روی سخن با کسانی است که رؤیای رهائی را باور دارند و با نگاهی همدلانه جنبش مسلحانه را به اسطوره مبدل می‌کنند. پیکار مسلحانه چپ سوسیالیستی ایران، اسطوره ستیز بود و هرگز به گذشته چشم نداشت و خودپوئی، استقلال رأی و دیدگاه انتقادی را ارج می‌نهاد. بازگشت به ناکجاآباد، نوشته منسوب به امیرپرویز پویان، هر گونه اندیشه بازگشت به خویش، بازگشت به طبیعت و بازگشت به گذشته را نفی می‌کند: به سخن دیگر، می‌توان به سنت های درخشان گذشته ارج نهاد و از آن برای ساختن آینده بهره گرفت. ولی در عین حال دید نوستالژیک به گذشته نداشت. نوستالژی می‌تواند گسست میان گذشته و حال را پنهان کند؛ نوستالژی گذشته را قلب می‌کند، آن را به مکانی امن، آسوده و آشنا مبدل می‌کند و نگاه به آینده را تیره و تاریک می‌کند. چندی پیش از یکی از اعضای گروه مسلح ارتش سرخ جاپان پرسیده بودند که آیا اکنون که به گذشته نگاه می‌کنی، می‌توانی

بر آنچه کرده اید، صحه بگذاری؟ به گمان من، پاسخ او، پاسخ نسلی است که مبارزه مسلحانه جوشید و برآمد: نسل ما پاسخ‌های خاص خود را به مسائل خاص زمانه خود داد، همین. اگر هر نسلی به مسائل عصر خود پاسخ درخور دهد، به جرأت می‌توان گفت که یک گام به تحقق رؤیای رهائی نزدیکتر شده‌ایم.

به نقل از : پیام فدائی ، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران

شماره ۱۷۶ ، بهمن ماه ۱۳۹۲